

بررسی و نقد ترجمه دیوان حافظ

(با عنوان *مجموع دیوان حافظ الشیرازی*، ترجمه و شرح: علی عباس زلیخه،
۵۰۴ صفحه، منشورات الهیئة العامة السوریة للكتاب، وزارة الثقافة،
دمشق، ۲۰۱۴م)

عنایت‌الله فاتحی‌نژاد^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

چکیده

شهرت جهانی حافظ سبب شده است که سروده‌های وی به زبانهای مختلف از جمله انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی ترجمه شود. علی عباس زلیخه از مترجمانی است که دیوان غزلیات حافظ را به صورت منظوم و منثور به عربی برگردانده و در سال ۲۰۰۸م (۲۰۱۴م) آن را با نام *مجموع دیوان حافظ الشیرازی* در دمشق منتشر ساخته است. با تمام زحماتی که مترجم در این راه دشوار متحمل شده، به دلیل عدم آشنایی لازم و کافی با زبان فارسی و به‌ویژه روحیه و زبان خاص حافظ تفکرات عمیق و جهان‌بینی ژرف وی، با این ترجمه روح و جوهر بیشتر ابیات از بین رفته و زبان ترجمه از زبان و سلیقه حافظ بسیار دورافتاده است به گونه‌ای که در بسیاری موارد پیام، تأثیر و زیبایی زبان حافظ را

1. E-mail: fatehienayat@ymail.com

به زبان مقصد و گیرنده منتقل نمی‌کند. به علاوه مترجم معنی و مفهوم برخی از ابیات حتی معانی ظاهری را دریافته و در ترجمه و شرح آنها دچار لغزشهای فراوان و گاه بسیار شگفت شده است. در این نوشتار برخی نارسائیه‌ها، لغزشها و کج‌فهمیهای مترجم در سه بخش: الف - خوانشها و برداشتهای نادرست، ب - برابریهای نامناسب، ج - ترجمه‌های لفظ به لفظ و صوری، مورد بررسی قرار گرفته است. لازم به توضیح است که در این مقاله، ترجمه و شرح تنها ۱۱۵ غزل نخست (حدود ۱۳۰ صفحه نخست کتاب) مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: حافظ، غزلیات حافظ، ترجمه عربی اشعار حافظ، علی عباس زلیخه

مقدمه

اشعار حافظ تاکنون به زبانهای انگلیسی، آلمانی، روسی، فرانسه و عربی ترجمه شده است و گزیده اشعار وی به حدود ۲۰ زبان زنده دنیا برگردانده شده است (الشواری، ۲۰۰۴، ۶؛ همچنین برای ترجمه‌های دیوان حافظ به دیگر زبانها، نک: مقاله حافظ، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۶۶۹/۱۹-۷۱۷). ترجمه‌های عربی اشعار حافظ توسط افراد زیر انجام گرفته است: ابراهیم امین الشواری (۱۹۰۹-۱۹۶۳) ادیب و شاعر مصری با نام *غانی شیراز* که نخستین بار در ۱۹۴۴ در قاهره منتشر شده است، محمد الفراتی (۱۹۷۸/۱۸۸۰م) شاعر و ادیب سوری که گزیده‌ای از سروده‌های مولانا و سعدی و حافظ را در مجموعه‌ای به نام *روائع من الشعر الفارسی* (۵۰ غزل) به عربی برگردانده است؛ همچنین صلاح الصاوی ۳۰ غزل از دیوان حافظ را با نام *دیوان العشق* در ۱۳۶۷ش (انتشارات رجا) ترجمه و چاپ کرده است و اخیراً نادر نظام تهرانی ترجمه‌ای منظوم از کل دیوان حافظ را منتشر کرده است (تهران، انتشارات آوا). یوسف ویکتور الکک (کویت، ۲۰۰۰م)، محمدعلی شمس‌الدین (بیروت، ۲۰۰۵م) و عمر شبلی الصویری (بیروت، ۲۰۰۶م) نیز منتخباتی از اشعار حافظ را ترجمه کرده‌اند (برای اطلاع بیشتر درباره این ترجمه‌ها، نک: عزیزی، ۱۳۹۳ش: ۸۹-۹۱).

مقالاتی نیز در نقد برخی از این ترجمه‌ها نوشته شده است مانند: *نقدی کوتاه بر دیوان عشق صلاح الصاوی توسط استاد نادر نظام تهرانی* (مجله متن‌پژوهی ادبی، دوره دوم شماره ۶، زمستان ۱۳۷۷)؛ *تلقی ابراهیم امین الشواری و محمد الفراتی من الغزل الثامن*

لحافظ الشیرازی توسط حجت رسولی و مریم عباسعلی نژاد در مجله بحوث فی الادب المقارن (شماره ۱۶ زمستان ۱۳۹۳ش)؛ نقد و بررسی ترجمه غزلیات حافظ به زبان عربی توسط محمدرضا عزیزی، مجله زبان و ادبیات عربی (شماره یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳).

اگر با نظریه کسانی که شعر را ترجمه‌ناپذیر دانسته‌اند (نک: جاحظ، ۸۷/۱؛ حدیدی، ۱۳۷۳ش: ۳۳)، هم رأی و همراه نباشیم، باید بپذیریم که ترجمه شعر که بیان عواطف و احساسات انسانی است، کاری بس دشوار است و هر اندازه که شعر استوارتر باشد، ترجمه آن دشوارتر می‌شود؛ به‌خصوص شعر حافظ که با خلاقیت و ابتکار و به کارگیری زبان رمز و استعاره‌های زیبا و دلنشین، زبانی اختراع کرده است که ویژه خود اوست. هنر حافظ این است که در شعر او کلمات از معانی حقیقی و اصلی خود خارج شده و همچون بازیگران صحنه یک نمایش نقشی به جز حقیقت وجودی خود بازی می‌کنند؛ و چه بسیار واژه‌هایی که در عالم واقع معنایی ناپسند و منفی دارند، همچون خرابات و خراباتی و میخوارگی و رندی و رندان می‌پرست، اما حافظ در عالم شعر آنها را لباسی زیبا پوشانده است؛ و برعکس، زیبایی، تعالی و قداست کلماتی مانند مسجد، خانقاه، صوفی و زاهد و شیخ پاکدامن را از آنها سلب کرده و نقشی منفی و معنایی پست و حقیر بخشیده است.

بنابراین اگر مترجم شعرا حافظ که لسان‌الغیب است و به گفته خود او سروده‌هایش نوعی الهام خداوندی است: «حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ - قبول خاطر و لطف سخن خداداد است» (حافظ، ۱۳۶۷ش، ۳۶)، با زبان خاص شاعر آشنا نباشد و از آن معانی رمزی و مضامین و افکار و اندیشه‌های والا که در زیباترین قالبها عرضه شده است، درک درستی نداشته باشد، مفاهیم و معانی سست و گاه سخیف به خواننده القا خواهد کرد و حافظ را که در یک کلام نماد فرهنگ ایرانی و روح زبان فارسی است، در چشم غیر فارسی‌زبانان تا حد شاعری عادی و متوسط و حتی گاه مهممل‌باف تنزل خواهد داد و نه تنها خدمتی در حق شعر و ادب و فرهنگ ایرانی نخواهد کرد که چهره آن را مخدوش خواهد ساخت. بنابراین نگارنده بر آن است که در این مقاله به دو سوال اساسی پاسخ دهد: ۱. آیا مترجم دیوان حافظ از عهده انتقال مفاهیم و مضامین والای شعر حافظ به خوبی برآمده است؟ ۲. لغزشهای مترجم بیشتر در چه زمینه‌هایی بوده است؟

علی عباس زلیخه در ترجمه دیوان حافظ به عربی با اینکه زحمت بسیار کشیده و زمان

زیادی را صرف این ترجمه کرده است، متأسفانه با روح زبان فارسی آشنایی کامل نداشته و آنگونه که شایسته و بایسته است از عهده ترجمه بسیاری از ابیات حافظ — که مترجمی زبردست و کارگشته و آشنا به زبان حافظ می‌طلبد — برنیامده است. مترجم اشعار حافظ علاوه بر دانستن زبان فارسی و آشنایی با روح این زبان، باید از زبانی شاعرانه برخوردار باشد، با گنجینه‌ای از الفاظ دلنشین و ترکیبات زیبا و فاخر و کنایات و استعارات و اصطلاحات مناسب در زبان مقصد تا در انتقال معانی و مفاهیم و معادل‌یابی واژگان و کشف برابرگزینیها دچار ضعف و تزلزل نگردد و زبان مقصد در انتقال پیام تا حدی زیادی همسنگ و هم‌تراز زبان مبدأ باشد. اما متأسفانه در ترجمه زلیخه برخلاف آنچه مترجم در مقدمه کتاب ادعا می‌کند که «علی مترجم شعر حافظ آن یکتب بأسلوب حافظ لیکون مقبول طبع شاه الفن و موضع عنایت» (زلیخه، ۲۰۱۴م، ص ۶)، در موارد بسیاری جنبه‌های زیباشناختی و روح و جوهره اشعار به درستی به زبان مقصد انتقال نیافته و خواننده عرب‌زبان به هیچ‌وجه شیرینی و حلاوت الفاظ زیبا و معانی دل‌انگیز و فاخر شعر حافظ را نمی‌چشد. ضعفها و نارسائیهای این ترجمه بیشتر در این زمینه‌ها است: ۱. خوانشهای نادرست و برداشتهای غلط ۲. اتکای بیش از حد بر ترجمه لفظ به لفظ ۳. برابریهای نامناسب؛ ما در این مقاله با ذکر نمونه‌ها و شواهد به نقد و بررسی این موارد خواهیم پرداخت.

لازم به توضیح است که در بررسی و نقد این اثر نخست بیت مورد نظر با ذکر شماره غزل (براساس نسخه قزوینی) و سپس ترجمه مترجم را آورده‌ایم و در برخی موارد برای روشن شدن بیشتر بحث برای کسانی که ممکن است به اندازه کافی با زبان عربی آشنایی نداشته باشند، ترجمه یا توضیحات مترجم و نیز برخی اصطلاحات، ترکیبها و واژگان عربی داخل دو قلاب [] و با علامت (=) و با فونت کوچک‌تر به فارسی برگردانده شده و در پایان ترجمه پیشنهادی ارائه شده است.

الف - خوانشهای نادرست و برداشتهای غلط

زلیخه متأسفانه با ظرافتها و زیر و بم زبان فارسی آنگونه که از مترجم دیوان حافظ انتظار می‌رود، آشنایی نداشته است. در ترجمه و به‌خصوص ترجمه شعر، خوانش درست و درک مفهوم آنها مهمترین اصل در ترجمه است و اگر مترجم از عهده خوانش درست متن

برنیاید در انتقال پیام ناکام خواهد ماند. بخش بزرگی از اشتباهات و لغزشهای آقای زلیخه در ترجمه دیوان حافظ ناشی از خوانش نادرست ابیات و گاه خلط میان واژه‌های مشابه از قبیل «درد» و «درد»، «سر» و «سر»، «سحر» و «سحر»، «دوران» و «دوران»، «گشت» و «گشت» است. مثلاً در این مصرع «گرچه جام مانشد پر می به دوران شما»، مترجم «دوران» را به اشتباه «دوران» خوانده است (نک: ادامه مقاله) غافل از اینکه با این خوانش غلط، هم معنا و هم وزن بیت مختل می‌شود.

برای خوانش درست ابیات استفاده از لوحهای صوتی دیوان حافظ آسان‌ترین کار ممکن برای رفع این نقیصه بود که مترجم از آن غافل شده است. در ادامه به بررسی و نقد لغزشهایی از این قبیل می‌پردازیم:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست صلاي سرخوشي اي صوفيان باده پرست
(حافظ، غزل ۲۵، بیت اول)

ترجمه منظوم: «الوردة البلبیل السكران قد قتلت صوفی یا عابد الخمر الصلاة حلت» (ص ۳۷). [= گل، بلبل مست را کشت. ای صوفی ای باده پرست نماز خوش است].
ترجمه منثور: «تفتحت الوردة الحمراء، قرأها البلبیل السكران من خمره الحب فسقط صریعاً، لقد طابت الصلاة فيا عبادة الخمره أیها الصوفیون هلّم بنا» (ص ۳۸) [= گل سرخ شکفت و بلبل مست از شراب عشق، آن را دید و بر زمین افتاد و مرد، ای باده پرستان ای صوفیان بشتابید که نماز خوش است].

مترجم در خوانش و فهم بیت دچار چند اشتباه فاحش شده است: ۱. در مصرع اول «گشت بلبل مست» کلمه «گشت» را مترجم «گشت» خوانده (= قد قتلت)، و در مصرع دوم «صلا» را «صلاة» و «صلاي سرخوشي» را «نماز خوش است؟!؟» فهمیده است. ۲. معادل «صوفیان باده پرست» را تحت اللفظی و در ترجمه منظوم به شکل مفرد (= صوفی یا عابد الخمر) و در ترجمه منثور به صیغه جمع «عباد الخمره» آورده است. ۳. فعل «شکفته شد» به کلی در ترجمه منظوم حذف شده است. ۴. ترجمه منثور بیت برخلاف ترجمه منظوم دارای اطناب بسیار است و مترجم بدون وفاداری به متن اصلی با افزودن بی‌جای کلمات «فراها، من خمره الحب، سقط صریعاً، هلّم بنا» باعث تحریف متن زبان مبدأ شده است.

ترجمه پیشنهادی: «أیها الزهاد المتعطشون إلى معاقره الخمر فقد تفتحت الوردة الحمراء

و أصبح البلبيل المولّه يُناديكم إلى الشراب والطرب».

چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان که در دسرکشی جانا گرت مستی خمار آرد
(حافظ، غزل ۱۱۵ بیت دوم)

حافظ در این بیت می گوید: «وقتی به خرابات می روی با رندان و میخوارگان با احترام و عزت رفتار کن وگرنه وقتی مستی جای خود را به خماری دهد دچار در دسرخواهی شد». مترجم مفهوم مصرع دوم را به درستی نفهمیده و در عبارتی آشفته و نامفهوم بیت را چنین ترجمه کرده است «و اعرف قدر المخمور إذا زرت الخمارات لكي لا يأتيك، من السكر من الخمر خماره» (ص ۱۳۳). [= قدر آدم مست را بدان، هرگاه به خرابات رفتی تا اینکه دچار خماری مستی ناشی از شراب نشوی؟!]. مترجم «به عزت باش با رندان» را «و اعرف قدر المخمور» ترجمه کرده که مراد حافظ را برآورده نمی سازد و عبارت «که در دسرکشی جانا» در ترجمه «لکی لایأتیک خماره» [= تا دچار خماری نشوی] تلقی اشتباهی است. ترجمه پیشنهادی: إذا نزلت بيت الخمار ضيفاً على السكاري فاحترمهم و إلا ستقع يا حبيبي في الآلام بعد زوال نشوة السكر و استيلاء الخمار عليك».

عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذر آرد
(حافظ، غزل ۱۱۵ بیت سوم)

حافظ می گوید: «خدایا در دل کجاوه دار لیلی که اختیار تخت روان آن ماه [پیکر] در دست اوست، بینداز که او را از کنار [این] مجنون عبور دهد».

مترجم این بیت را چنین فهمیده است: «یا رب و منزل لیلی فی الحکم کمهد البدر فلا یحرم ما کان علی قلب المجنون جری زواره» (ص ۱۱۳) [= خدایا منزل لیلی در حکم؟ مانند گهواره بدر است، پس محروم مباد دیدار کنندگان آن منزل از آنچه بر قلب مجنون گذشته بود؟!].

اولاً: مترجم معنای «عماری دار» [= کجاوه دار] را نفهمیده و پسوند «دار» را اسم عربی «الدار» به معنی «منزل، خانه» گرفته سپس «عماری» را از ریشه «عمر» و آن را مترادف «عمر» [= آبادکننده] ترجمه کرده و در نتیجه «عماری دار لیلی» را «آبادکننده منزل لیلی» فهمیده است!!! علاوه بر استنباط نادرست مترجم، عبارت اخیر: «فلا یحرم ما کان علی قلب المجنون جری زواره» از لحاظ ساختار زبانی و نحوی دچار آشفتگی و به هم ریختگی است

و از زبان معیار عربی بسیار به دور است.

مترجم که در فهم این بیت گرفتار تزلزل و سردرگمی بوده، به این اشتباهات اکتفا نکرده و در شرح بیت دو تلقی غلط دیگر را به لغزشهای خود افزوده است. اول: «دار لیلی لها حکم مهدي القمر، یا ربّ إقذف بقلبِ عامرِها ما جرى علی المجنون [= منزل لیلی حکم گهواره ماه را دارد، خدایا در دل آبادکننده منزل او بینداز آنچه بر مجنون رفته است؟!]. توضیح دوم مترجم: «یا ربّ ألقى فی قلبِ عامرِ تلك الدارِ عشقَ مجنونِ لیلی» [= خدایا عشق مجنون لیلی را در دل آبادکننده آن منزل بینداز؟!]. (ص ۱۳۳ توضیحات حاشیه). این تلقی آخر مترجم بسیار عجیب و دور از ذهن است که حافظ از خدا بخواهد که آنچه بر مجنون گذشته در دل آبادکننده منزل لیلی، بیندازد!! درحقیقت مترجم در ترجمه این بیت با خوانش نادرست، تلقی اشتباه و درک ناقص مفهوم بیت و پریشانی ساختار زبانی همه خصوصیات یک ترجمه بد را، یکجا به نمایش گذاشته است.

ترجمه پیشنهادی: «یاربّ ألقى فی قلبِ حادیِ هودجِ لیلی و ذاک مهدي القمرِ أن یمرّ علی المجنون»

خدارا چون دل ریشم قراری بست با زلفت بفرمالعل نوشین را که جانش با قرار آرد

(حافظ، غزل ۱۱۵ بیت چهارم)

ترجمه منثور: «و قرار فؤادی المجروح بفرعک مربوط، مُر بالقبلة شفتیک له لیقرّ قراره» (ص ۱۳۳)

[= قرار قلب مجروح من وابسته به زلف توست، بفرما که لبانت با بوسه برایش آرامش

برقرار کند].

مترجم در «قراری بست» [= عهد و پیمان بست]، «قرار» را به اشتباه به معنی «آرام و قرار» فهمیده و «بست» را «بستن، وصل بودن، وابسته بودن» و معادل آن را اسم مفعول «مربوط» آورده است. کلمات «خدا را» و «چون» نیز ترجمه نشده است.

ترجمه پیشنهادی: «و عقد قلبی المکلوم میثاقاً مع طرّک فمّن أجل الله أصدر امرأ لشفتك المحمّرة أن تُعید إلی روحی طمأنینتها [بقبله]».

در این باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد

(حافظ، غزل ۱۱۵ بیت ۵)

با اینکه این بیت حافظ هیچگونه تعقید و پیچیدگی ندارد و می‌گوید «حافظ در این دوران پیری از خدا چیزی نمی‌خواهد جز اینکه در این باغ بر لب جوی آبی بنشیند و معشوقی زیبا و بلند بالا در کنارش باشد»؛ اما مترجم که با زبان و روحیه حافظ آشنا نیست، به معنای کنایی «سرو» که در همه اشعار حافظ مرادش «محبوب سروقامت» است، توجه نداشته و بیت را اینگونه ترجمه کرده است: «حافظ شاباً اخیراً و من الله رجاً أن يجلس في الروض على الجدول و السروة جاره» (ص ۱۳۳) [= حافظ سرانجام پیر شد و از خدا خواست تا در باغ، کنار جوی بنشیند و درخت سرو کنارش باشد]. مترجم «پیرانه سر» [= در دوران پیری، سر پیری] را «پیر شدن، حافظ پیر» فهمیده است و «از خدا خواهد» را به صیغه ماضی «من الله رجاً» ترجمه کرده است. ضمن اینکه فعل «رجاً» در این جمله و امثال آن بدون حرف جر «من» می‌آید و صحیح آن «یرجو الله» است. به هر حال حتی اگر بتوان با اغماض این ترجمه را پذیرفت؛ اما لغزش مترجم در شرح بیت و تلقی نادرست وی از آن در حاشیه (همان صفحه) دیگر پذیرفتنی نیست: «حافظ الآن شائبٌ و في آخر عمره و يسأل الله أن يكون قبره على ضفة الجدول تحت ظل السروة» [= حافظ اکنون پیر شده است و در آخر عمرش بسر می‌برد؛ و از خدا می‌خواهد که قبرش در کنار جوی آب و زیر سایه سرو باشد]. ترجمه پیشنهادی: «و في هذا الروض لا يطلب حافظ من الله إلا أن يتوفر له أن يجلس مرة أخرى على حافة الجدول و يحتضن غانية رشيقة القدر كالسرو».

«چو جان فدای لبش شد خیال می‌بستم که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد.»

(حافظ، غزل ۱۱۴ بیت ۵)

در این بیت «به کام ما افتد» یعنی «در دهان ما افتد»، اما مترجم «کام» [=دهان] را به اشتباه «مراد» ترجمه کرده است «فإن رجائی معقودٌ علی أن تجيء قطرة من زلالها بمرادنا» (ص ۱۳۲) [= امیدوارم که قطره‌ای از زلال آن (= لب) بر وفق مراد ما بیاید؟ یا قطره‌ای از زلالش مراد ما را بیاورد!!!]. همچنین «خیال می‌بستم» یعنی «گمان می‌کردم» به زمان حال و «امید دارم» ترجمه شده است: «فإن رجائی معقودٌ علی...» [= امید دارم، امیدوارم]، و «افتد» در «به کام ما افتد» اینگونه ترجمه شده: «أن تجيء قطرة» [= که بیاید قطره‌ای] و اگر مقصود مترجم این بوده است که «قطره‌ای از زلال آن مراد ما را برآورده می‌سازد»، عبارت «تجیء... بمرادنا» این معنا را نمی‌رساند.

ترجمه پیشنهادی «لَمَّا ذَهَبَتْ رُوحِي ضَحِيَّةً شَفْتِيهِ فَكُنْتُ أَتَخِيلُ أَنَّ قَطْرَةَ مَنْ زَلَالِ شَفْتِيهِ سَتَسْقُطُ فِي فَمِنَا».

«سرِ ما فرو نیاید به کمان ابروی کس که درون گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد»
(حافظ، غزل ۱۱۷ بیت دوم)

ترجمه منشور مترجم: «رَأْسِي لَا يَدْخُلُ تَحْتَ قَوْسِ حَاجِبِ شَخْصٍ، فَهُوَ فِي خَلْوَةِ الزَاهِدِينَ فَارَغٌ مِنَ الْعَالَمِ (ص ۱۳۵) [= سرمن زیر کمان ابروی کسی فرو نمی‌رود؟!، که آن در خلوت زاهدان از جهان فارغ است].

حافظ می‌گوید «ما در برابر ابروی کشیده کسی سرخم نمی‌کنیم زیرا دل [ما] گوشه‌گیران از دنیا فارغ و بی‌نیاز است»؛ مترجم «درون گوشه‌گیران» [= دل گوشه‌گیران] را «فی خلوۃ الزاهدین» [= در خلوت گوشه‌گیران] ترجمه کرده و مصرع دوم را به اشتباه چنین فهمیده است: «. که سر در خلوت زاهدان از عالم فارغ است». همچنین در مصرع اول «فرو نیاید» را با «فرو نشود» اشتباه گرفته و معادل آن را «لایدخل» آورده است (= رأسی لایدخلُ تحت حاجب شخص) و جای شگفتی است که اصلاً این سؤال برای مترجم پیش نیامده که چگونه ممکن است «سر، زیر کمان ابروی کسی داخل یا فرو شود» و این چه تصویری است که شاعر بزرگی چون حافظ ممکن است ارائه داده باشد!!!
ترجمه پیشنهادی: «لَنْ يَخْضَعَ رَأْسُنَا أَمَامَ قَوْسِ حَاجِبٍ أَحَدٍ فَإِنَّ قَلْبَ الْمُعْتَكِفِينَ مُنْشَغَلٌ عَنِ الدُّنْيَا»

«سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ» (حافظ، غزل ۱۱۷ بیت آخر) [= دل غمگین حافظ میل درس عشق دارد]؛ مترجم «سر» را به اشتباه «سر» خوانده و جمله را چنین ترجمه کرده است: «قَلْبُ الْحَافِظِ الْمُتَأَلِّمِ فِيهِ سِرُّ دَرْسِ الْعَشْقِ». [= در قلب دردمند حافظ، راز درس عشق است] (ص ۱۳۵).

ترجمه پیشنهادی: «أَصْبَحَ قَلْبُ حَافِظِ الْمُتَأَلِّمِ يَرِغْبُ فِي دَرْسِ الْعَشْقِ»
«تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش

که دست دادش و یاری ناتوانی داد»

(حافظ، غزل ۱۱۳، بیت ۴)

ترجمه منشور: «فَلْيَكُنْ مُلْكَ يَدِهِ الْبَدَنُ السَّلِيمُ وَالْقَلْبُ السَّعِيدُ وَالْخَاطِرُ الْمَسْرُورُ وَعَطَاءُ

مُحِبِّهِ الْعَجْزُ» (ص ۱۳۲) [= بدن سالم و قلب شاد و خاطر مسرور از آن او و ناتوانی، عطای دوستدارش باد؟!].

مترجم «دست دادش» [=برایش مهیا شد] را به اشتباه «در دستانش باد» فهمیده و «فَلْيَكُنْ مُلْكٌ يَدِهِ» ترجمه کرده است و «تنش درست»، «دلش شاد» و «خاطر خوش» را که جمله‌های دعایی است، به صورت ترکیب وصفی آورده است یعنی: «الْبَدْنُ السَّلِيمُ وَالْقَلْبُ السَّعِيدُ وَالْخَاطِرُ الْمَسْرُورُ». در مصرع دوم، مترجم با خوانش و تلقی نادرست، در ورطه چند اشتباه بسیار فاحش گرفتار شده است: اولاً عبارت «دست دادش» یعنی «برایش این امکان فراهم شد» را «در دست او باد، باید در دستان او باشد» فهمیده و معادل آن را «فلیکن مُلْكٌ يَدِهِ» آورده است؛ ثانیاً در عبارت «یاری ناتوانی داد» [= ناتوانی را یاری داد]، معنی فعل مرکب «یاری داد» را نفهمیده و آن را دو کلمه مستقل و جدا از هم یعنی «یاری، یک یار یا دوستدار» [= مُحِبِّهِ] دانسته، سپس «داد» را نه فعل که اسم تلقی کرده به معنی «عطا و بخشش = عَطَاء»!!! گرفته است. ثالثاً: «ناتوانی» [= فرد ناتوان] را به شکل مصدر یعنی ناتوانی (= الْعَجْز) ترجمه کرده است.

بسیار جای شگفتی است کسی که از عهده فهم ابیاتی چنین ساده بر نمی‌آید، چرا و با چه جرأت و جسارتی پا در این میدان خطیر نهاده است؟. پیداست که مترجم محترم نه شرح شارحان اشعار حافظ را دیده و نه دیگر ترجمه‌های عربی آن مانند ترجمه امین الشواربی را در اختیار داشته است، وگرنه گرفتار چنین اشتباهات بزرگی نمی‌شد. ترجمه پیشنهادی: «لِيَكُنْ جَسَدُهُ سَلِيمًا، قَلْبُهُ مَبْتَهَجًا، بَأَلِهِ مُرْتاحًا إِذْ تَوَقَّرَ لَهُ أَنْ يُؤَاذِرَهُذَا الْعَاجِزَ الْمَسْكِينُ»

«من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را»

(حافظ، غزل ۳، بیت ۶)

ترجمه منظوم: و أعلمُ أنّ زائدَ حسنِ يوسفَ كلَّ يومٍ عشقُهُ / أغرى بخلعِ رداءِ عصمتها زلیخاها (ص ۱۰). [= می‌دانم که فزونی عشق زیبایی یوسف هر روز زلیخا را به بیرون آوردن ردای عصمت خود ترغیب کرده است].

ترجمه منثور: عشقُ جمالِ يوسفِ الذی کانَ كلَّ يومٍ فی ازدیادِ، أخرجَ زلیخا من رداءِ

العصمة (ص ۱۱). [= عشق جمال یوسف که روزافزون بود زلیخا را از پرده عصمت به در آورد]. ترجمه منظوم چند اشکال دارد اولاً: فعل «دانستم» به صیغه مضارع، «أعلم» (= می دانم) آمده است. ثانیاً: «به در آرد» به «أغری بخلع...» ترجمه شده است و با این برداشت نادرست: «عشق جمال یوسف، زلیخا را برانگیخت تا ردای عصمت را از تن بیرون کند»، ترجمه از مفهوم متن اصلی بسیار دور افتاده است. ثالثاً: از لحاظ ساختار نحوی عبارتها دچار پریشانی است و خبر «أن» مبهم است. رابعاً: در ترجمه منثور فعل «دانستم» به کلی حذف شده و «برون آرد» [= بیرون خواهد آورد] به صورت ماضی یعنی «أخرج» [= خارج کرد، بیرون آورد] ترجمه شده است.

ترجمه پیشنهادی: «من ذلك الحسن المتزايد الذي كان ليوسف علمت أن العشق سيخرج زليخا من حجاب العصمة».

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را
(حافظ، غزل ۹، بیت ۹)

ترجمه منثور: «یا قمری الکنعانی لقد نلتَ مقامَ الملکِ من مصر ذلك الوقت الذي أدخلت فيه السلام إلى السجن» (ص ۲۰). [= ای ماه کنعانی من تو به مقام پادشاهی مصر رسیدی هنگامی که درود و سلام به زندان وارد ساختی].

اولاً: مترجم عبارت «وقت آن است» را به اشتباه «آن وقتی که، هنگامی که» (= ذلك الوقت الذي) ترجمه کرده است. ثانیاً: معنای «بدرود» را با «درود» [= السلام] خلط کرده و «بدرود کنی زندان را»، «درود و سلام را به زندان آوری» تلقی کرده است.

ترجمه پیشنهادی: «حبيبي يا قمر كنعان لقد وقعَ عرشُ مُلکِ مصر تحتَ إمرتكَ فحانَ الآنَ حينَ وداعك السجن»

«تو خود حیات دگر بودی ای نسیم وصال خطا نگر که دل امید در وفای تو بست»
(حافظ، غزل ۳۲، بیت ۷)

ترجمه منثور: «یا نسیم الوصال، لی فی هبوبکَ حیاةَ أُخری، فلا تنظرِ إلى خطأ فرجاء قلبی معقوداً علی وفائك».

مترجم در مصرع نخست «بودی» را در ترجمه نادیده گرفته و زمان گذشته را به حال تغییر داده است: «لی فی هبوبکَ حیاةَ أُخری» [= در وزش تو مرا حیات دیگری است].

در مصرع دوم «نگر» به معنی «بنگر» را منفی گرفته و «فَلَا تَنْظُرْ إِلَى خَطَا» [= از روی خطا به من ننگر] ترجمه کرده است و به طور کلی مفهوم مصرع دوم یعنی «ببین دل چه خطایی کرد که به وفای تو امید بست» را به اشتباه اینگونه فهمیده است: «از روی خطا به من ننگر چون امید قلب من بسته به وفای توست».

ترجمه پیشنهادی: «كنتَ لی أنتَ یا نسیم الوصل حیاةً جدیدةً، فَانظُرْ إِلَى هَذَا الْخَطَا حَيْثُ عَلَّقَ قَلْبِي أَمَلُهُ عَلَيَّ وَفَائِكَ».

«ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهیم رفت

به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست»

(حافظ، غزل، ۳۲، بیت آخر)

ترجمه: «قُلْتُ لَهُ سَأَهْجُرُ الْمَدِينَةَ هَرَبًا مِنْ يَدِ جُورِكَ، ضَحِكَ وَ قَالَ يَا حَافِظُ إِذْهَبْ إِنْ شِئْتَ لَكِنِّي قَيِّدٌ قَدَمَكَ» (ص ۴۶). [= به او گفتم شهر را از دست جور تو ترک خواهم کرد، خندید و گفت ای حافظ برو اگر می‌خواهی اما من پای ترا بسته‌ام].

مترجم عبارت «که پای توست» یعنی «چه کسی پای ترا بسته است» را به اشتباه «قَيِّدٌ قَدَمَكَ» [= پای ترا بستم] ترجمه کرده است.

ضمناً «إِنْ شِئْتَ» زاید و عبارت «مِنْ يَدِ جُورِكَ» ترجمه لفظ به لفظ است و چنین تعبیری در عربی وجود ندارد.

ترجمه پیشنهادی: «قُلْتُ سَأَتْرُكُ الْمَدِينَةَ بِسَبَبِ جُورِكَ فَأَجَابَنِي بِابْتِسَامَةٍ سَاخِرَةً إِذْهَبْ يَا حَافِظُ فَمَنْ قَيِّدٌ قَدَمَيْكَ؟».

«خوش می‌دهد نشان جمال و جلال یار خوش می‌کند حکایت عز و وقار دوست»

(حافظ، غزل، ۶۰، بیت ۲)

ترجمه منشور: «شَارَةُ الْجَلَالِ وَالْجَمَالِ عِنْدَ الْحَبِيبِ تُبْهِجُ، حِكَايَةُ الْعِزِّ وَالْوَقَارِ عِنْدَ الْحَبِيبِ تُسَعِّدُ» (ص ۷۷). [= نشان جلال و جمال یار، مسرور می‌کند، حکایت عزت و وقار دوست مایه خوشحالی است].

این بیت با بیت قبلی یعنی «آن پیک نامور که رسید از دیار دوست...»، موقوف‌المعانی‌اند. در این بیت شاعر می‌گوید: «آن پیک یا قاصد، زیبایی و شکوه یار را بسیار نیکو شرح می‌دهد و عزت و متانت وی را به خوبی وصف می‌کند». متأسفانه مترجم محترم اولاً: ارتباط این بیت

با بیت قبل را نفهمیده است؛ ثانیاً: گویا از فعل مرکب «نشان دادن» و «خوش نشان دادن» بی‌خبر بوده و در نتیجه در فهم و برگردان کلمه «نشان» گرفتار لغزشی عجیب شده است و آن را به عنوانی اسمی مستقل مانند «نشانِ شجاعت»، «نشانِ لیاقت» گرفته و معادل آن را «شاره» آورده که در عربی به معنی «نشانه و علامت» است. ثالثاً: کلمه «خوش» را «خوشی و شادمانی» فهمیده و «خوش می‌دهد» و «خوش می‌کند» را دو فعل مترادف گرفته است به معنی «خوشحال و مسرور می‌سازد» و آن دو را «تُبهِجُ» و «تُسَعِدُ» ترجمه کرده است؟! ترجمه پیشنهادی: «[هذا الرسولُ السعيدُ] ما أطيبَ وصفَهُ لِجمالِ الحبيبِ و جلالهِ و ما أجملَ قصتهُ عن عزه و رزانتِهِ».

«زاهد عابدپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

(حافظ، غزل ۷۱ بیت نخست)

ترجمه منظوم: «عابدُ الظاهرِ الزاهدُ بی لیسِ یدری، ما قالَ ما قالَ کُرْهاً بی و لکنهُ اشتباه»
[= پرستنده ظاهر زاهد نمی‌فهمد مرا؟! و آنچه گفته از روی کراهت نسبت به من نگفته
ولکن آن [گفته] سوءظن است!!].

ترجمه منثور: «الزاهدُ عابدُ الظاهرِ لیسَ لَهُ علمٌ بحالنا، فَطَعَنَهُ فینا سَبَبُهُ جهلهُ بنا، لا کراهیتَهُ لنا (الناسُ أعداءُ ما جهلوا) (ص ۸۸).

متأسفانه آنچه به عنوان ترجمه منظوم ارائه شده، بسیار ضعیف و نارساست و شباهتی به نظم ندارد چه رسد به اینکه هم سنگ و هم طراز بیت حافظ باشد. آن هم بی‌تی که نمودار اندیشه حافظ و سیر و سلوک معنوی اوست (نک: زریاب خوبی، ۱۳۶۷ش، ۲۰۹). ترکیب «عابدُ الظاهرِ» [= پرستنده ظاهر] ترجمه لفظ به لفظ «ظاهرپرست» است که معنای آن [یعنی کسی که به ظاهر توجه دارد و نه باطن] را القا نمی‌کند و نیز عبارتهای «بی لیسِ یدری»، «ما قالَ ما قالَ کُرْهاً بی» چندان ضعیف، ناموزن و نارسا است که به هیچ وجه پیام، تأثیر و زیبایی زبان مبدأ را به زبان مقصد منتقل نمی‌کند. ضمن اینکه «اکراه» در این بیت به معنی «رنجش و دلخوری یا شگفتی» است (برگ نیسی، ۱۳۷۹ش، ۹۷) و نه «کراهیه». همچنین عبارتی که مترجم در پایان داخل پرانتز آورده است: «الناسُ أعداءُ ما جهلوا» ارتباطی به مفهوم بیت ندارد.

ترجمه پیشنهادی: الزاهد المتمسكُ بالظواهر ليس له علم بحالنا فكلّ ما يقول عَنَّا لا يدعو إلى العجب ولا الاستياء».

«بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد که تاب من به جهان طره فلانی بود»

(حافظ، غزل ۱۱۳، بیت اول)

ترجمه منثور: «ليلة الأمس قال البنفسج للورد في جميل بيان: لقد ضيّعتني و أعدمتني صبري ضفيرة للفلان (ص ۱۳۲).

در مصرع دوم «که تاب من به جهان طره فلانی داد»، شاعر میان «تاب» و «طره» ارتباط معنایی زیبایی برقرار کرده تا ذهن مخاطب را از «پیچ و تاب زندگی» به «پیچ و تاب زلف یار» سوق دهد. بنابراین می‌گوید «زلف فلانی (معشوق) جهان و دنیای مرا گرفتار این پیچ و تاب و سختیها کرده است». اما مترجم «تاب» را به معنی «صبر» گرفته است و چنین برداشت کرده است که «زلف فلانی صبر مرا از من گرفته است». به علاوه در ترجمه «خوش نشانی داد»، کلمه «بیان» معادل «نشان» آمده: «فی جميل بيان» [= در بیانی زیبا] که برابری مناسبی نیست. ضمناً فعل «ضیع» یعنی «تلف کردن، نابود کردن، از بین بردن» در اینجا زاید است و اگر مقصود مترجم از «ضیعتنی صبری» «صبر را از من گرفته است»، بوده باشد، باز از لحاظ نحوی غلط است، چون «ضیع» دو مفعولی نیست.

ترجمه پیشنهادی: ليلة الأمس تحدثت البنفسجة إلى الوردة فأنت بأجمل برهان: أن الآمی وأحوالی الملتویة فی العالم جَلَبَتْهَا لی تجاعیدُ طرّة حبیبی فلان».

«چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست»

(غزل ۲۲، بیت اول)

مترجم: «و أنت تسمعُ حدیثَ أهل القلب لا تقل به خطأ، حدیثُ العارفين یا روحی لیس فیه خطأ» (ص ۳۴). [= و تو سخن اهل دل را می‌شنوی، نگو در آن اشتباهی است، در سخن عارفان ای جان من خطایی نیست].

در مصرع نخست، اولاً: «چو» ترجمه نشده است و اگر مقصود مترجم این باشد که جمله حالیه «و أنت تسمع» یعنی «در حالیکه تو می‌شنوی...» معادل آن آمده، از لحاظ نحوی غلط است؛ چون در زبان عربی جمله حالیه نمی‌تواند صدرنشین باشد. ثانیاً: «بشنوی» که وجه

التزامی است به صیغه مضارع «تسمع» آمده است. ثالثاً: «لاتقل به خطأ» معادل «مگو که خطاست» نیست. رابعاً: در عبارت «سخن شناس نه‌ای»، «نه‌ای یا نیستی» ترجمه نشده و «سخن شناس» به اشتباه «حدیث العارفین» و «خطا اینجاست»، «لیسَ فیهِ خطأ» [= در آن خطایی نیست] ترجمه شده است.

ترجمه پیشنهادی: «حینما تستمع إلی حدیث أهل القلوب، فلاتقل إنه خطأ، یا حبیب الروح، أنتَ لستَ خبیراً بِنِّ الکلامِ و الخطأ هو ذا».

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

(حافظ، غزل ۵، بیت ۲)

ترجمه منظوم: «و قد کسرتُ مرکبِ یا ریحُ هبِّی فعسی / وجه الحبيب أن أرى وأبلغ المزارا
ترجمه منشور: «و قد کسرتُ مرکبِ الذی أبحر به فلا حراک له إلا أن تهبَّ علیه ریحٌ
طیبه مواتیه فیا ریحُ هبِّی علنی أصلُ ديار المحبوب فأراه» (ص ۱۳). [= کشتی خود را که با
آن سفر می‌کنم، شکسته‌ام و آن بی حرکت مانده است مگر اینکه باد موافق بوزد؛ پس ای
باد بوز شاید که به ديار محبوب برسم و او را ببینم].

اولاً: ترجمه منظوم ناقص و نارسا است. عبارت «کشتی شکستگانیم» به صورت جمله فعلیه و صیغه ماضی و متکلم وحده ترجمه شده: «قد کسرتُ مرکبِ» [= کشتی خود را شکسته‌ام]. علاوه بر این، جمله «أبلغ المزارا» مبهم است و معادل «دیدار آشنا» نیست. ثانیاً: در ترجمه منشور لغزش مترجم در برگردان عبارت «کشتی نشستگانیم» به «کسرتُ مرکبِ» تکرار شده است، و دیگر افعال نیز به جای جمع، همه به صیغه مفرد آمده است: «أبحرُ»، «أصلُ»، «فأراه». ثالثاً: ترجمه منشور دارای اطناب فراوان است و جمله‌های «الذی أبحرُ به فلا حراک له إلا أن تهبَّ علیه ریحٌ طیبه» حشو زائد است. از همه مهمتر اینکه مترجم محترم به مفهوم عبارات خود توجهی نداشته و از خود نپرسیده است چگونه ممکن است کسی که کشتی خود را به دست خود شکسته است از باد بخواهد که بوزد تا شاید به دیدار معشوق نایل آید؟.

ترجمه پیشنهادی: «نحن علی متنِ مرکبٍ مُحطَّمٍ، فهبِّی ایتها الریحُ المواتیه لعلنا نری طلعه المحبوب من جدید».

مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت

زفریب او بیندیش و غلط مکن نگارا

(حافظ، غزل ۶، بیت ۳)

ترجمه منشور: «هَدْبِكَ الْأَسْوَدَ مِنْ سِحْرِهِ، لَوْ أَشَارَ إِلَى دِمْنَا إِشَارَةً لِأَجَابِهِ فَلَا تَغْلَطُ بِشَأْنِنَا أَيْ حَبِيبِنَا» (ص ۱۶). [= مژه سیاهت با سحر خود اگر به خون ما اشاره کرد، آن را اجابت خواهد کرد؟! پس تو ای نگار ما، در مورد ما اشتباه مکن].

در این ترجمه اولاً: «مِنْ سِحْرِهِ» زاید است و کلمه «اشاره» در «لَوْ أَشَارَ... إِشَارَةً» به عنوان تأکید نابجاست. ثانیاً: «زَفْرِيْبٍ أَوْ بَيْنْدِيْشٍ» که رکن اصلی جمله است، در ترجمه حذف شده است. ثالثاً: «لِأَجَابِهِ» معلوم نیست معادل کدام عبارت حافظ آمده است ضمن اینکه هم فاعل آن و هم مرجع ضمیر «ه» مبهم است. رابعاً: «فَلَا تَغْلَطُ بِشَأْنِنَا» [= در مورد ما اشتباه مکن] برداشتی اشتباه است.

ترجمه پیشنهادی: هَدْبِكَ الْأَكْحَلَ إِذَا أَبَاحَ دَمِيْ بِإِشَارَةٍ فَمَهْلًا يَا حَبِيبِيْ إِحْذَرِ مِنْ خُدْعَتِهِ فَلَا تَرْتَكِبْ خَطَأً

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

(حافظ، غزل ۱۱۴، بیت نخست)

ترجمه منظوم: «لَقَدْ صَارَ طَيْرُ السَّعَادَةِ رَهْنَ شَبَاكِنَا / وَ لَوْ زَارَكَ الْمَذْكُورُ زُرْتَ مَقَامِنَا. [= پرنده سعادت در دام ما افتاد و اگر نامبرده؟ به دیدن تو آید مقام ما را خواهی دید].

ترجمه منشور: «طَائِرُ أَوْجِ السَّعَادَةِ وَقَعَ فِيْ شَبَاكِنَا وَلَوْ مَرَّ بِكَ لَصِرْتَ فِيْ مَقَامِنَا» (ص ۱۳۲). [= پرنده اوج سعادت در دام ما افتاد و اگر از کنار تو بگذرد تو به جایگاه ما می رسی].

در ترجمه این بیت چند اشتباه بر اثر کج فهمی مترجم به خصوص در مصرع دوم پدید آمده است: ۱. وجه التزامی «افتد»، ماضی ساده ترجمه شده است: «= صَارَ، وَقَعَ». ۲. کلمه «المذكور» که با بی ذوقی تمام و برای پرکردن وزن بیت آمده، بسیار نابجا و متکلفانه است. ۳. ضمیر «تو» مفعول و «هما» فاعل گرفته شده است [= لو زارك، لو مرر بك] و با این تلقی معنایی سخیف حاصل شده است بدین سان که «همای سعادت به دام ما افتاد و اگر به دیدن تو بیاید و یا از کنار تو بگذرد، تو هم به جایگاه ما می رسی».

ترجمه پیشنهادی: «لَوْ صَادَفَكَ الْمُرُورَ عَلَيَّ مَقَامِنَا لَوْ قَعَطَ طَائِرُ «هُمَائِ» فِيْ شَبَاكِنَا وَ هُوَ أَوْجُ السَّعَادَةِ».

حافظ غم از گریه نپرداخت به خنده ماتم زده را داعیه سور نمانده است

(حافظ، غزل ۳۸، بیت آخر)

ترجمه منظوم: «داعی السرور انتهی ما عدتُ أضحکُ من غمّ البکاء، أنا للحنّ منذورٌ». [= انگیزه سرور تمام شده است. من دیگر از غم گریه خنده نمی‌کنم. من نذر حزن و اندوهم].

ترجمه منثور: «حافظُ من غمّ البکاءِ لایُری ضاحکاً، ضُربَ المأتمِّ، لم تبقَ للعرسِ داعیةٌ» (ص ۵۲).

[= حافظ از غم گریه، خندان دیده نمی‌شود، مجلس عزا برپاشده و انگیزه‌ای برای عروسی نیست].

یکی از نقاط ضعف استاد زلیخه در ترجمه دیوان حافظ ناهمگونی معنایی و برداشتهای متفاوتی است که میان ترجمه منظوم و ترجمه منثور وجود دارد. درست است که ترجمه منظوم دست و پاگیر است و چون مترجم در قید و بند وزن و قافیه گرفتار می‌آید، گاه ناچار است ساختار جملات را دگرگون سازد و این دگرگونیها و تغییرات همه در حیطه الفاظ است و نه معانی. اما در ترجمه زلیخه گاه معانی، مفاهیم و برداشتها در ترجمه منظوم با ترجمه منثور تفاوت دارد و همانگونه که ملاحظه می‌شود ترجمه منظوم و منثور بیت بالا یکی از این نمونه‌ها است.

در ترجمه منظوم اولاً: «حافظ» به عنوان فاعل حذف شده و فعل «نپرداخت به خنده» که ماضی و به صیغه غایب است به مضارع و متکلم وحده تغییر یافته است: (= ماعدتُ أضحکُ)؛ اما در ترجمه منثور، همین فعل به مضارع مجهول تبدیل شده است: «لایُری ضاحکاً» [= خندان دیده نمی‌شود] که البته هیچکدام معادل «نپرداخت به خنده» نیست و از متن مبدأ بسیار فاصله دارد. ثانیاً: معادل «داعیه سور نمانده است» در ترجمه منظوم «داعی السرور انتهی» [= داعیه سور تمام شد] آمده و در ترجمه منثور «لم تبق للعرس داعیة» [= برای مجلس عروسی انگیزه‌ای نمانده است]. ثالثاً: در ترجمه منثور مترجم «ماتم» را با «مأتم» در عربی که به معنی «مجلس عزا» است، یکی دانسته و «ماتم زده» را به صورت جمله «ضُربَ المأتمِّ» [= مجلس عزا به پا شده است] ترجمه کرده است و «سور» [جشن و شادی] را «عروسی»؛ در حالیکه در ترجمه منظوم به جای «ماتم زده» عبارت «أنا للحنّ منذورٌ» [= من نذر اندوهم] آمده که معادل نامناسبی است.

ترجمه پیشنهادی: «حافظ لم ینصرفِ إلى الضحکِ من شدّة الهموم والبکاء، فالْمُعزّی

لیسَ لَدِيهِ حَافِزٌ عَلَي السَّرُورِ».

«مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر

که صاف این سرخم جمله دردی آمیز است»

(حافظ، غزل ۴۱، بیت ۶)

حافظ در مصرع دوم این بیت می‌گوید که «خُمِ روزگار، وارونه است و شراب صاف با دَرْدِ ته آن کاملاً درآمیخته شده است» (یعنی خوشی دنیا با غم و ناخوشی همراه است). مترجم «دَرْدِ» را «دَرْدِ» خوانده، در ترجمه این مصرع می‌گوید: «إِنَّهُ يَمْزُجُ صَافِيَّ الْخَمْرِ جُمْلَةً بِالْأَلَمِ فِي الدَّنِّ» (ص ۵۷). [= فلک شراب صاف را جملگی با دَرْدِ؟؟!! در خم درآمیخته است]. در صَافِيَّ الْخَمْرِ نصب (الخمِر) احتمالاً غلط تایی است زیرا «صَافِيَّ الْخَمْرِ» یعنی صاف‌کننده شراب.

ترجمه پیشنهادی مصرع: «لَا تَطْلُبْ طَيِّبَ الْعَيْشِ مِنْ دَوْرَةِ الْفَلَكَ الْمَقْلُوبِ فَالْخَمْرُ الصَّافِيَةُ فِي رَأْسِ هَذَا الدَّنِّ جُمْلَةً مَمْزُوجَةً بِالْثَمَالَةِ».

صُراحي يي و حريفى گرت به چنگ افتد به عقل نوش که ایام فتنه‌انگیز است

(حافظ، غزل ۴۱، بیت ۲)

ترجمه منثور: «إِذَا مَا حَصَلَتْ عَلَي صُراحيَّة و حَريف، فاشرب بِعقل، فَأَيامُ الْفِتْنَةِ قَامَتْ» (ص ۵۵).

مترجم در این بیت معادل کلمه «حریف» یعنی «هم پیاله، یا رباده‌نوشی» را همان «حَريف» آورده است در حالیکه «حریف» در عربی چنین معنایی ندارد. معادل «حریف» در عربی «مُنَادِم، نَدِيم، نَدَمَان» است که ابونواس آن را بارها در خمرياتش آورده است (نک: ۴۰۸ ق، ۳۹/۳، ۲۷۳؛ آذرنوش، ۱۳۷۳ ش، ۳۵۳/۶). همچنین عبارت «به عقل نوش» یعنی «از روی احتیاط و عقل بنوش»، حال آنکه مترجم معادل آن را تحت اللفظی «فاشرب بِعقل» آورده است که معنای آن برای خواننده عرب زبان چندان واضح نیست. به علاوه «ایام، فتنه‌انگیز است» به «فَأَيامُ الْفِتْنَةِ قَامَتْ» [= ایام فتنه برخاست] ترجمه شده که بیانگر خوانش نادرست بیت از سوی مترجم است.

ترجمه پیشنهادی: «إِذَا مَا وَقَعَتْ فِي قَبْضَتِكَ كَأْسِ خَمْرٍ وَ نَادَمَكَ نَدِيمٌ فَاشرب بِتَعَقُّلٍ لِأَنَّ الْأَيامَ مُثِيرَةٌ لِلْفِتَنِ»

یا رب چه غمزه کرد صراحی که خون خُم با نعره‌های قُلُقُلش اندر گلو ببست

(حافظ، غزل ۳۰، بیت ۵)

ترجمه منثور: «یا ربّ ما تلك الغمزة من الإبريق التي مكنته من أن يمسك دمه في حلقة رغم الصراخات التي تُقلقل أحشاءه» (ص ۴۳). [= یا رب آن غمزه از صراحی که باعث شد خونسش در گلویش گیر کند چیست؟، با وجود ناله‌هایی که درونسش را به لرزه می‌اندازد]. هنگام ریختن شراب از خم به تُنگِ شراب یا صراحی صدای قلقل در گلوی صراحی می‌پیچد، حافظ این تصویر را به زیبایی چنین بیان می‌کند که «چون صراحی خون خم را نوشیده است، خون خم به انتقام آن در گلوی صراحی گیر می‌کند و گویی آن را می‌فشارد؛ و می‌گوید «خدایا مگر صراحی چه عشوه‌ای کرد که خون خم (= شراب) این چنین با فریاد قلقلش گلوی صراحی را بسته است؟».

مترجم «خم» را در ترجمه نادیده گرفته و به اشتباه چنین برداشت کرده که «غمزه صراحی باعث گیرکردن خون در گلویش شده است». به علاوه فعل «تُقَلِّلُ» در عربی به معنی «به حرکت درآوردن، لرزاندن» است و نه «قلقل» کردن.

ترجمه پیشنهادی: «یا ربّ ماذا كان في غمزة الإبريق يأتري حتى اعترض دم الدنّ بصرخاته حلقه»

به یک کرشمه که نرگس به خود فروشی کرد

فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

(حافظ، غزل ۱۶، بیت ۳).

ترجمه منثور: «من دلال واحد باع النرجس لنفسه، سحر عينك ألقى مئة فتنه في العالم» (ص ۲۷) [= از یک کرشمه که نرگس آن را به خود فروخت!! جادوی چشم تو صد فتنه در جهان انداخت].

«خودفروشی» در اینجا به معنی خودنمایی و جلوه‌گری است. و مقصود آن است که «گل نرگس با جلوه‌گری خود را شبیه چشم تو کرد، اما در مقابل یک خودنمایی او، چشم فتنه‌انگیز تو صد فتنه در جهان به پا کرد». اما تلقی اشتباه مترجم چنین است: «با یک کرشمه که نرگس آن را به خود فروخت» (= من دلال واحد باع النرجس لنفسه...». علاوه بر این «خودفروشی» لفظ به لفظ «باعه لنفسه» ترجمه شده است.

ترجمه پیشنهادی: «غمزَ النرجسُ حُبًّا للظهور غمزهً واحدةً لكن عينك المغيرية فأثارت مائة فتنة في العالم».

«در هجر تو گر چشم مرا آب نماند / گو خون جگر ریز که معذور نمانده است»

(حافظ، غزل ۳۸، بیت ۵)

ترجمه منظوم: «لم يبقَ من كبدِي إلا أريقَ دمٌ / فالطرفُ بالماءِ يجري منه معذورٌ [= از جگرم خونی نمانده که نریخته باشد و چشم معذور است از اینکه آب از آن جاری است]. ترجمه منثور: «مدمعی أراقَ كلَّ دمٍ كبدِي، فإذا سالَ ماءً بهجرَك الآنَ فهو معذور» (ص ۵۲). [= چشمانم همه خون جگرم را ریخت، پس اگر از هجر تو اکنون آبی روان گردد پس معذور است].

مترجم در ترجمه منظوم و منثور دو برداشت متفاوت از بیت ارائه داده است که یکی از دیگری سست‌تر و نامفهوم‌تر است و با مقصود شاعر فرسنگها فاصله دارد: «گوخون جگر ریز» کجا؟ و [مدمعی أراقَ كلَّ دمٍ كبدِي] «چشمم همه خون جگرم را ریخت» یا «از جگرم خونی نیست که نریخته باشد» کجا؟.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، مترجم در ترجمه منظوم اولاً: «نماند» را بدون توجه به معنی بیت و اختلالی که در وزن پیش می‌آید به شکل ماضی «نماند» (= لم يبقَ) ترجمه کرده است. ثانیاً: عبارت کلیدی «در هجرتو» حذف شده است. ثالثاً: در مصرع نخست، جمله شرطی «گر چشم مرا آب نماند»، خبری ترجمه شده است. رابعاً: در ترجمه منثور جمله «گو خون جگر ریز...» به اشتباه «مدمعی أراقَ كلَّ دمٍ كبدِي» [= چشمم همه خون جگرم را ریخت]، ترجمه شده است.

ترجمه پیشنهادی: «إذاما جَفَّتْ عيني دموعاً في فراقك فلاعذر لها فهي تستحقُّ أن تبكي دماً يُحرقُ الكبدَ».

«اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزاست»

(حافظ، غزل ۴۱، بیت نخست)

ترجمه منثور: «رغمَ أنَّ الخمرَ مُفرِّحَةٌ، و ریحُ الوردِ مُعطرَةٌ، علی صُراخِ الرِّبابِ لا تُشربُ، المحتسبُ صارمٌ» (ص ۵۵)

در مصرع اول «باد گل بیز است» کلمه «گل بیز» صفت فاعلی است یعنی «باد، گل افشان است»، اما مترجم با خوانش اشتباه، آن را «بادِ گل بیز» فهمیده و به صورت ترکیب اضافی «ریح الوردِ معطره» ترجمه کرده است. ضمن اینکه ترجمه بیت که از چهار جمله تشکیل شده، کاملاً لفظ به لفظ است و هیچگونه پیوندی میان جملات نیست. به علاوه عبارت مترجم از لحاظ ساختار نحوی نیز دچار اشکال است زیرا جمله‌ای که با «رغم أن» شروع شود باید با عبارتهایی همچون «لکن، إلا أن» تمام شود.

ترجمه پیشنهادی: «و لو أن الخمر مثيرة للفرح و النسيم معطر برائحة الورد فلا تشرب الخمر علی نغمات الرباب لأن المحتسب عنيف».

شراب خورده و خوی کرده می‌شدی به چمن که آب روی تو آتش در ارغوان افکند
(حافظ، غزل ۱۶، بیت ۴)

مترجم: «بعد أن تشرب، سر فی الروض عرقاناً لیُشعل ماءً وجهک النار فی الأرجوان» (ص ۲۷).

[= پس از نوشیدن شراب عرق زده به باغ برو تا آبروی تو آتش به ارغوان زند].
«شراب خورده و خوی کرده می‌شدی به چمن» یعنی در حالیکه مست شراب بودی و چهره‌ات برافروخته و عرق زده بود، به سوی چمنزار می‌رفتی. اما مترجم با تغییر زمان جمله، «می‌شدی یا می‌روی» را به اشتباه فعل امر (سر= برو) ترجمه کرده است. علاوه بر آن خواننده عرب زبان از «ماء وجهک» معنی «آبروی تو» و نه «آب روی تو» را می‌فهمد. همچنین عبارت «آتش در ارغوان انداخت»، به شکل التزامی ترجمه شده است: «لیُشعل.. النار فی الأرجوان». [= تا آتش در ارغوان اندازد].

ترجمه پیشنهادی: «كنت تسیر نحو الروض ثملاً مبللاً بالعرق فأشعل ضیاء وجهک المحمرّ النیران فی الارجوان».

ز جورِ کوبِ طالع، سحرگهان چشمم چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
(حافظ، غزل ۴۷، بیت ۷)

«سحرگهان» قید زمان است اما مترجم با خوانش نادرست آن را صفت فاعلی یعنی «سحرخیزان» گرفته و «أهل الأسحار» ترجمه کرده است: «من جورِ کوبِ طالعِ أهلِ الأسحارِ بکت عینی» (ص ۶۳).

ترجمه پیشنه‌ادی: «بکت عینی عند السحر من جور طالعی فرأتَهُ الزُّهرَةُ وَعَلِمَ بِهِ الْقَمَرُ»
چگونه شاد شود اندرون غمگینم به اختیار، که از اختیار بیرون است
(حافظ، غزل ۵۴، بیت ۸)

ترجمه منثور: «کیفَ لی أن أسعدَ وَسَطَ الغُموْمِ و الأَحزانِ، ذاکَ اِختیاراً خارجَ الاختیار»
(ص ۷۱). [= چگونه شاد شوم در میان غم و اندوه، که آن اختیاری است خارج از اختیار].
مترجم «اندرون» را که اینجا به معنی «قلب» است، «میان و وسط» گرفته و «اندرون
غمگینم» را به اشتباه «وَسَطَ الغُموْمِ و الأَحزانِ» و قید «به اختیار» را «ذاکَ اِختیاراً» ترجمه
کرده است.

ترجمه پیشنه‌ادی: کیفَ یمكن أن یسرَّ قلبی الحزین بملءِ الإِرادَةِ بینما ذلکَ خارجٌ
عن نطاق الاختیار

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است
(حافظ، غزل ۵۳، بیت ۵)

ترجمه منثور: «سَوَاءٌ رَفَعَ سِیْفُ الأَجْلِ خِیمَةَ وجودی، أم لم یَرَفِعْ، الطریق الذی لا یؤدی
إلی بابِ دولته لیسَ طریقاً لی» (ص ۷۰). [= چه شمشیر اجل خیمه وجود مرا بر کند یا
بر نکند، راهی که به در دولت تو ختم نشود راه من نیست].

حافظ می‌گوید: «ترک این آستان که سعادت من در آن است راه و رسم من نیست مگر
اینکه شمشیر مرگ مرا وادار به این کار کند». اما مترجم معنی بیت را به درستی نفهمیده
است. به خصوص «رمیدن از در دولت» ترجمه نشده است. ضمناً «دولت» در فارسی
به معنای «سعادت و نیکبختی» است و با کلمه «الدولة» در عربی تفاوت بسیار دارد.

ترجمه پیشنه‌ادی: «علنی بسیف الأجل أطوی خیمتی وإلا مغادرةً باب السعادة لیس
من دأبی وطریقتی».

آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست

و زبهر چه گویم نیست باوی نظرم چون هست

(حافظ، غزل ۲۷، بیت ۳)

ترجمه منثور: «و بعدها ما أقولُ؟، أ أثبتُّ و لاخبرَ بی عن نفسی، أم أنفی و أنا أری
رأی العین» (ص ۴۰). [= و پس از آن چه بگویم؟ آیا تأیید کنم در حالیکه از خود بی خبرم

یا نفی کنم در حالیکه به چشم می بینم].

همانگونه که ملاحظه می شود ترجمه بیت بسیار مغلق و مبهم است و مترجم از عهده بیان مفهوم جمله برنیامده است. در عبارت «أُثْبِتُ...أَمْ أَنْفِي» مفعول جمله مشخص نیست و در مصرع دوم حافظ می گوید: «وقتی به او نظر دارم، برای چه بگویم که به او نظر ندارم» و این عبارت به اختصار «أَمْ أَنْفِي و أنا أرى رأى العين» ترجمه شده است؛ که به هیچ وجه حق مطلب ادا نشده است. جای تعجب است که الشواری نیز در فهم و ترجمه این بیت دچار لغزش شده است و «از خود خبرم چون نیست» را «أنا لأعرفُ شيئاً عن نفسي» (۲۰۰۴م، ص ۱۶۰) [= چیزی درباره خود نمی دانم] ترجمه کرده است.

ترجمه پیشنهادی: «يَأْتُرِي كَيْفَ أَقُولُ أَنَا وَاعٍ و لا أزالُ في حالة السكر والغيبوبة و لِمَ أَنْكَرُ مِيلِي إِلَيْهِ وَهَوَاهُ فِي قَلْبِي».

کس به دور نرگست طرفی نبست از عافیت به که نفروشد مستوری به مستان شما
(حافظ، غزل ۱۲، بیت ۳)

مترجم: «لَا شَخْصَ يَتَّقِي سَحْرَ نَرَجِسَ عَيْنِيكَ وَ يَرُوحُ مِنْهَا فِي عَافِيَةٍ، فَجَمِيلٌ أَنَّهُمْ لَمْ يَبِيعُوا التَّقْوَى نَحْنَ السُّكَارَى» (ص ۲۴).

اولاً: «طرفی نبست از عافیت» یعنی «از عافیت بهره مند نشد» و فعل «اتَّقَى» به معنی «پرهیز کردن، اجتناب کردن» این معنی را القا نمی کند. به علاوه «لَا شَخْصَ... يَرُوحُ مِنْهَا فِي عَافِيَةٍ» تعبیری عامیانه است. ثانیاً: مرجع ضمیر «هَمُّ» در «أنهم» مشخص نیست. همچنین «به که نفروشد مستوری به مستان شما» یعنی: چون هیچکس از جادوی چشمان تو در امان نیست پس بهتر است که زاهدان در مقابل چشمان مست تو ادعای تقوا نکنند. اما مترجم مصرع دوم را چنین فهمیده است که: «فَجَمِيلٌ أَنَّهُمْ لَمْ يَبِيعُوا التَّقْوَى نَحْنَ السُّكَارَى». [= خوب است که آنان تقوی را به ما مستان نفروخته اند].

ترجمه پیشنهادی: «لَمَّا دَارَتْ نَرَجِسَةُ عَيْنِكَ لَمْ يَلِقْ أَحَدٌ نَصِيباً مِنَ الْعَافِيَةِ، فَمِنَ الْأَحْرَى اللَّأ يَدْعَى الزُّهَادُ التَّعَفُّفَ وَ الزُّهْدَ تَحْدِيداً لِعَيْنِيكَ الْمَخْمُورَتَيْنِ».

حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

بس طرفه حریفی است کش اکنون به سر افتاد

(حافظ، غزل ۱۱۰، بیت آخر)

ترجمه منثور: «حافظ الذی کانت یدُهُ فی شبابه تَصِلُ إلى جَدیلِهِ أهل الجمالِ هو الآن شیخٌ و فِعْلُ الحریفِ العاشقِ فی رأسِهِ» (ص ۱۲۹).

در مصرع نخست «دستکش» صفت مفعولی است. بنابراین «زلف بتان دستکش حافظ بود» یعنی «همواره دست حافظ بر سر زلف بتان کشیده می‌شد». در مصرع دوم «بس طرفه حریفی است کش اکنون به سر افتاد»، حافظ با «کش» و «سر» به یک بازی لفظی دست زده است تا کلمه «سرکش» درست شود. یعنی «زلف سرکش شد». بنابراین معنی بیت چنین است «زلف بتان که همیشه حافظ بر آن دست می‌کشید و رام او بود، اکنون در برابر او طرفه حریفی بس سرکش شده است» (برای توضیح بیشتر درباره این بیت، نک: زیراب‌خویی، ۱۳۶۸ ش، ۱۸۶-۱۸۷). برخی از شارحان دیوان حافظ عبارت «به سر افتاد» را «با سر به زمین خورد، ناتوان و پریشان حال شد» معنی کرده‌اند (برگ‌نسی، ۱۳۷۹ ش، ۱۴۰). اما مترجم معنی بیت را چنین فهمیده است: «حافظ که دستش در جوانی به زلف زیبارویان می‌رسید، اکنون پیرشده در حالیکه کار حریف عاشق در سرش است».

البته لازم به ذکر است که بازیهای لفظی در متون منظوم و منثور تقریباً ترجمه‌ناپذیر است، و مترجم هر قدر هم که توانمند باشد از عهده انتقال زیباییهای صوری عبارات به درستی و شایستگی بر نمی‌آید، مگر اینکه از ترجمه به شرح و بسط و توضیح روی آورد تا دست‌کم مقصود گوینده را به گیرنده منتقل کند؛ اما در این بیت، مترجم محترم متأسفانه خود به این بازی ظریف شاعر با دو واژه «کش» و «سر» پی نبرده و به‌ویژه در مصرع دوم ترجمه‌ای نادرست ارائه داده است. ضمن اینکه کلمه «حریف» در فارسی و عربی به یک معنا به کار نمی‌رود و «حریف» در فارسی یعنی «طرف مقابل در مبارزه» (= الخَصْم) ولی «الحریف» در عربی بیشتر به معنی «حرفه‌ای» است.

ترجمه پیشنهادی: «کانت ضفائرُ الحسناتِ قبل ذلک طوعَ بنانِ حافظٍ إلا أنها أصبَحَت الآنَ خَصْماً طریفاً لاینقادُ لَهُ»

چند نمونه دیگر از خوانشهای نادرست:

«به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال ترک دستان کرد»

(حافظ، غزل ۸۸، بیت ۸)

مترجم در مصرع دوم «که این زال ترک‌دستان کرد»، «دستان» [= فریب، نیرنگ] را

به اشتباه «داستان» ترجمه کرده است: «... أن هذا العجوز كفت عن سرد القصص» و «زراه مرو» [= منحرف مشو] را «مغرور مباحش» [= لا تَكُن مغروراً] (ص ۱۰۷).

«عروج بر فلک سروری به دشواری است» (حافظ، غزل ۶۶، بیت ۸: مصرع دوم)
 «سروری» در این بیت به اشتباه «سرور» خوانده شده، و «فلک سروری»، «فلک السرور» ترجمه شده است: «مِثلما العروجُ إلى فلکِ السرورِ فيه عناء» (ص ۸۳).
 «سحر کرشمه چشمت به خواب می دیدم» (حافظ، غزل ۶۶ بیت نهم)
 مترجم «سحر» را «سحر» خوانده مصرع را اینگونه ترجمه کرده است «رأيتُ سحرَ غَمَزَةَ عَيْنِيكَ فِي نَوْمِي» (ص ۸۳).

نرگس طلبد شیوه چشم تو زهی چشم مسکین خبرش از سر و در دیده حیا نیست
 (حافظ، غزل ۶۹، بیت ۴)
 مترجم در مصرع دوم کلمه «سر» را به اشتباه «سِر» ترجمه کرده است: «ذاكَ الْمِسْكِينُ جاهلٌ بالسِّر» (ص ۸۶) [= آن مسکین از راز آگاه نیست].

جانا به حاجتی که ترا هست با خدا کآخر دمی بپرس که ما را چه حاجت است
 (حافظ، غزل ۳۳، بیت ۲)
 مترجم عبارت «کآخر دمی...» را «آخرین دم حیا» فهمیده و در ترجمه منظوم «لدى آخر الأنفاس» (ص ۴۶) و در ترجمه منثور «آخر أنفاس حیاتى» (ص ۴۷) ترجمه کرده است. ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم آخر سوال کن که گدا را چه حاجتست
 (حافظ، غزل ۳۳، بیت ۳)

در ترجمه این بیت مترجم کلمه «آخر» که معنای تأکیدی دارد را «آخرین» گرفته و چنین ترجمه کرده است «آخر سؤال لهذا الشحاذ» (ص ۴۷) [= آخرین سوال این گدا].

«راز درون پرده چه داند فلک، خموش» (حافظ، غزل ۶۵، بیت ۶)
 مترجم «خموش» را صفت فلک گرفته است: «السّر في الحجاب لا يعلم به الفلك الصامت»
 آن کس که به دست جام دارد سلطانی جم مدام دارد
 (حافظ، غزل ۱۱۸، بیت نخست)

مترجم «مدام» (= همیشه، پیوسته) را به معنی عربی آن «المُدَام = شراب» گرفته است (ص ۱۳۶)

ب - ترجمه لفظ به لفظ

مترجم دیوان حافظ شیوه واحد و یکسانی را در ترجمه پیش نگرفته، گاه به ترجمه آزاد روی آورده که در بسیاری از موارد از متن فاصله گرفته و گاه چندان به ترجمه صوری و لفظ به لفظ پایبند است که حتی ساختار زبان فارسی و ارکان جمله‌ها را حتی در ترجمه منشور تغییر نداده و در بسیاری موارد فعل جمله عربی را در آخر آورده است مانند: «حافظ تو در طریق ادب باش» (غزل ۵۳): «یا حافظ فی طریق الادب کُن» (ص ۷۱).

متأسفانه اتکای بیش از حد مترجم بر ترجمه لفظی باعث شده است که هم پیام و مفاهیم عمیق شعر حافظ و هم جنبه‌های زیباشناختی آن از میان برود و یا به معانی ساده، ظاهری و گاه مبتذل تبدیل شود. نمونه‌های فراوانی از این دست وجود دارد که در ادامه به برخی از آنها می‌پردازیم:

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش کندرین دیر کهن کار سبکیاران خوش است
(حافظ، غزل ۴۳، بیت ۶)

«قال لی السوسنُ الحرُّ بالأمس من لسانه إلی أذنی!!؟!! لیس بهذا الدیر القدیم غیر عیش
المُخفینَ عیش یطیب» (ص ۵۸).

عبارت از «زبان آمد به گوش»، لفظ به لفظ: «قال من لسانه إلی أذنی» ترجمه شده است. در غزل ۷۰ بیت آخر مصرع دوم: «کیست آن کش سرپیوند تو در خاطر نیست» یعنی «کیست که در اندیشه وصال تو نباشد» اما مترجم «سر پیوند تو» را «أن یربط الرأس بک» [= ... که سر را به تو پیوند دهد] ترجمه کرده است. ترجمه مصرع: «أی شخص لیس فی خاطره أن یربط الرأس بک» (ص ۸۸).

در غزل ۸۰ بیت ۴ «سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها»: چنین ترجمه شده است: «رأسُ التسلیم منی و بابُ الحانئة من الأجر» (ص ۹۷). [= سر تسلیم از من و در میکده از آجر].

دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید زینهار ای دوستان جان من و جان شما
(حافظ، غزل ۱۲، بیت ۷)

«دل خرابی می‌کند» یعنی دل مست و از خود بی‌خود است و بیم آن می‌رود که اسرار عشق دلدار را برملا کند؛ اما مترجم چنین ترجمه کرده است «الحبیب يجعل قلبی خراباً

أخبره ذلک»، [= معشوق قلبم را خراب می‌کند، او را از آن باخبر ساز]. به علاوه «آگه کنید» که جمع است به شکل مفرد [أخبره = او را آگاه کن] ترجمه شده است. همچنین: مرجع ضمیر «ه» در «أخبره» مشخص نیست. اگر مرجع ضمیر «معشوق» باشد ترجمه عبارت چنین خواهد بود: «معشوق، قلبم را خراب می‌کند، او (= معشوق) را از آن آگاه کن»؛ اگر «قلب» باشد معنی چنین خواهد شد: «معشوق قلبم را خراب می‌کند، قلبم را از آن آگاه کنید»؛ که در هر دو صورت بی‌معنی است.

در نمونه‌های زیر مترجم یا از محدوده واژگانی حافظ فراتر ننهاده و چندان به ترجمه لفظی پایبند بوده که بدون هیچ‌گونه تغییر در ساختار جمله‌ها گویی معنی هر کلمه را عیناً و لفظ به لفظ زیر هر واژه آورده است:

«دولت صحبت این شمع سعادت یرتو» (غزل ۶۷، بیت ۴): ترجمه: «دَوْلَةُ صُحْبَةِ شَمْعِ ضِيَاءِ السَّعَادَةِ ذَلِكُ» (ص ۸۴).

«معنی آبِ زندگی و روضه اِرمَ جز طرفِ جویبار و می خوشگوار چیست

(حافظ، غزل ۶۵، بیت چهارم).

«معنی ماء الحیاة و رَوْضَةُ اِرمَ غَيْرَ ضَفَّةِ الْجَدُولِ و الْخَمْرَةَ الْمُبْهَجَةَ مَاهَوْ؟»

(ص ۸۱)

«یارب آن شاه‌وش ماه‌رخ زهره‌جبین دَرِّ یکتای که و گوهر یکدانه کیست

(حافظ، غزل ۸۴، بیت ۶)

ترجمه: «یارب ذلک الشاه بدر الوجه، جبین الزهرة، الدر الفرد، و الجوهر الفريد لمن؟»

(ص ۸۴)

دردمندی من سوخته زار و نزار ظاهراً حاجت تقریر و بیان این همه نیست

(حافظ، غزل ۷۴، بیت ۸)

«ألمی و حرقتی أنا الضعیف النحیل، ظاهراً لیساً بحاجه البیان و التقرير، هذا کلّه

لاشیء» (ص ۹۲)

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر

ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت

(حافظ، غزل ۷۷، بیت ۷)

«جَمِيلٌ وَقْتُ ذَلِكِ الرَّجُلِ الْمَجْرَدِ الْجَمِيلِ الَّذِي فِي أَطْوَارِ السَّيْرِ، ذَكَرْتُ سَبِيحَ الْمَلِكِ فِي حَلْقَةِ زَنَّارِهِ (ص ۹۴).

در غزل ۱۰۲ بیت ۶ «از دست رفته بود وجود ضعیف من»: «و كان وجودی الضعیف أفلت من یدی» (ص ۱۲۴).

غزل ۱۰۵، بیت دوم: «آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن / دست با شاهد مقصود در آغوشش باد»، معادل «از دست دادن» لفظ به لفظ «يُعْطَى مِنْ يَدِهِ» و «شاهد مقصود» «الشاهد المقصود» ترجمه شده است. حال آنکه «شاهد» در شعر حافظ یعنی «زیبارو، محبوب» چون شاهی است بر کمال آفرینش پروردگار. در حالیکه «الشاهد» در عربی این معنا را نمی‌رساند.

کسی که از در تقوی قدم برون ننهاد / به عزم می‌کده اکنون سرفسر دارد
«شَخْصٌ لَمْ يَضَعْ قَدَمًا خَارِجَ طَرِيقِ التَّقْوَى / بِعِزْمِ الْخَمَارَةِ هُوَ الْآنَ فِي طَرِيقِ السَّفَرِ»
(ص ۱۳۴)

علاوه بر ترجمه لفظ به لفظ که مفهوم عبارت را مختل کرده است، ساختار نحوی عبارت نیز به‌ویژه شروع جمله با اسم نکره (= شَخْصٌ لَمْ يَضَعْ) مغایر با ساختار زبان معیار عربی است.

در غزل ۶۱، بیت ۶: «اگر چه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را؛ عبارت «به چیزی نمی‌خرد ما را» به صورت تحت اللفظی «لَا يَشْتَرِينِي بِشَيْءٍ» (ص ۷۸) ترجمه شده است. که می‌توانست به جای آن از معادل «لَا يَقِيمُ لَنَا وَزَنًّا» و امثال آن استفاده کند.

ج - برابری نامناسب

مترجم در بیت: مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است / ز آن رو سپرده‌اند به مستی زمام ما (غزل ۱۱، بیت ۷) معادل ترکیب «شاهد دل‌بند ما» را «شاهدنا یسبی القلوب» [= شاهد ما که قلبها را می‌رباید] و «خوش است» یعنی «خوشایند است» را «من جمال» آورده است و به اشتباه چنین برداشت کرده که «مستی در چشم شاهد ماست که از زیبایی قلبها را می‌رباید»: «السُّكْرُ فِي عَيْنِ شَاهِدِنَا يَسْبِي الْقُلُوبَ مِنْ جَمَالٍ، مِنْ جَمَالِهِ سَلَّمُوا لِلْسُّكْرِ زَمَانًا» (ص ۲۲). چنانکه پیشتر گفتیم در زبان عربی «شاهد» به این معنا متداول نیست.

ضمناً تکرار کلمه «مِنْ جمال» بی معنی و حشو زاید است.

بختِ خواب‌آلود ما بیدار خواهد شد مگر زانکه زد بردیده آب روی رخشان شما
(حافظ، غزل ۱۲، بیت ۴)

معادل ترکیب «بخت خواب‌آلود ما» در ترجمه «بختی الذاهبُ بالنوم» (ص ۲۳) آمده است.
صبا ز حال دلِ تنگ ما چه شرح دهد که چون شکنجِ ورقهای غنچه تو بر تو است
(حافظ، غزل ۵۸، بیت ۳)

جای تعجب است که مترجم معادل مصرع دوم را چنین آورده است: «مَتَى يُقَالُ لِقَلْبِي
نَصْرٌ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» (ص ۷۵). [= وقتی به قلب من گفته می‌شود پیروزی و فتح نزدیک
است]. که هیچگونه قرابتی با بیت حافظ ندارد.

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست
(حافظ، غزل ۶۵، بیت ۸)

معادل مصرع دوم بیت چنین آمده است: «سَنَرَى مَنْ مِنْهُمَا سَيَبْلُغُ الْقَصْدَ» (ص ۸۲).
[= خواهیم دید کدامیک از آن دو به خواسته خود می‌رسد] که از متن اصلی بسیار دور است.
چندان گریستم که هرکس که بر گذشت

در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست

(حافظ، غزل ۵۹، بیت ۳)

لَكُمْ بَكَيْتٌ قَدَمَعِي جَدُولٌ وَ بِهِ بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَضْحَى يُضْرَبُ الْمَثَلُ
(ص ۷۶)

مترجم معادل عبارت «گفت کاین چه جوست» را «أَضْحَى يُضْرَبُ الْمَثَلُ» [= ضرب‌المثل
شده است] آورده که ارتباطی به مفهوم بیت ندارد.

در غزل ۱۱۰، بیت نخست: «پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد و آن راز که در دل
بنهفتم به در افتاد، «پیرانه سرم» یعنی هنگام پیری؛ اما معادل آن را مترجم به اشتباه
«شائبُ الرَّأْسِ هَرَمٌ» (ص ۱۲۹) [= سپید موی پیر] آورده است. در بیت دوم همین غزل:
«از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر» مترجم معادل «از راه نظر» را به اشتباه «مبتعداً عَن
ناظری» [= به دور از چشم من] ترجمه کرده و در عبارت «دلم گشت هواگیر» یعنی «دلم
گرفتار عشق (هَوَى) شد»، «هَوَى» را «هواء» فهمیده و آن را «و طائرٌ قلبی طارَ فی الهواء»

[= مرغ دلم در هوا پرواز کرد] ترجمه کرده است. «و طائرُ قلبی طارَ فی الهواءِ مُبتعداً عَن ناظری» (ص ۱۲۹). در بیت سوم: «دردا که...» یعنی «چه دردناک است که...» [= ما أَشَدَّ هَذَا الألمَ آن...]. مترجم معادل آن را «أَلَمِي» [= دردِ من] آورده است.

در غزل ۱۱۶، بیت ۴: به پای بوس تو دست کسی رسید که او / چو آستانه بدین در همیشه سردارد.

مترجم معادل «همیشه سردارد» را «يُحافظُ على الرأسِ دائماً» آورده است. «والشخص الذي يحافظ على الرأس دائماً على عتبه قصرک ربّما يصلُ إلى تقبيل قدمک» (ص ۱۳۴). [= کسی که همیشه مواظب سر است در آستانه قصر تو، شاید به پابوس تو برسد]. در بیت پنجم مصرع دوم «که بوی باده مدامم دماغ تر دارد»، دماغ، تر دارد [یعنی مرا سرحال و با نشاط می کند]، معنی کنایی بیت را نفهمیده و آن را «تجعل دماغی رطباً علی الدوام» [= مغز مرا همیشه تر و مرطوب می کند] آورده است (ص ۱۳۴).

در غزل ۱۱۲، بیت دوم معادل «رسم تطاول آموخت»، «عَلَّمَ رَسَمَ التَّطاولِ» (ص ۱۳۱) آمده است.

غزل ۱۱۴، بیت آخر: «ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ»، «دم زدن» در این بیت یعنی «سخن گفتن» اما مترجم معادل آن را «أَخَذَ النَّفْسَ» (ص ۱۳۳) [= نفس را گرفت] ترجمه کرده است.

و از این قبیل است معادلهای نادرست زیر: خطِ دوست [موی تازه روییده بر بناگوش محبوب] که خطُ الحبيب (غزل ۱۱۶، ص ۱۳۴) ترجمه شده که درست آن «صُدغُ الحبيب» است؛ «... بی خبردارد» = تجعلک بلاخبر (ص ۱۳۴)؛ «این شمع دل افروز» (غزل ۶۷، بیت اول) = «حارقُ القلبِ، ذلکَ الشمعُ» (ص ۸۳)؛ بنده مقبل (غزل ۸۸، بیت ۹) = العبدُ المُقبِلُ (ص ۱۰۷) حال آنکه «المُقبِلُ» در عربی اسم فاعل از «أقبلَ يُقبِلُ» و به معنی «روی آورنده» است و «مُقبِل» در این بیت یعنی «خوش اقبال» که معادل آن در عربی «سعيدُ الحظ» است؛ پریوش (غزل ۵۹، بیت ۲) = «شبيهُ جنِّ» (ص ۷۶). در غزل ۷۱، بیت ۸: معادل «کار یک رنگان بود»، «شُغِلُ أصحابِ اللونِ الواحدِ» و «خودفروشان»، «بائعُ نفسِه» (ص ۸۸) آمده است.

علاوه بر آنچه گفته شد در ترجمه و شرح دیوان حافظ گاه اغلاط نحوی نیز به چشم

می‌خورد که در زیر به چند مورد اشاره می‌کنیم:

- «متی یتیسرُ هذا الغرضُ یا ربَّ و یكونونَ أَعواناً لنا، خاطرنا المجموعُ ضفیرُ تکم المُشْتَتَه» (ص ۲۳).

در این عبارت «خاطرنا» اسم «کان» است، و معلوم نیست چرا مترجم به جای «یکون»، فعل جمع «یکونون» را آورده است: «و یكونونَ أَعواناً لنا خاطرنا المجموع و...»، این ترجمه هم دارای ابهام است و هم از لحاظ ساختار نحوی نیز اشکال دارد.

- «نقدُ قلبی صرفته فی طریق الخمرإنه کانَ أسوداً و من ذاک (ص ۱۰۱). کلمه «أسوداً» صفت مشبیه بر وزن افعال غیرمنصرف است و تنوین نمی‌گیرد و صحیح آن «أسودَ» است. - «هل تری لیسَ عندَ الحبيبِ غَیرَ ظَلَمٍ و جورٍ» (ص ۹۵). کلمه «غیر» اسم «لیس» است و باید مرفوع باشد و نه منصوب.

- «لم یُعْطِیانی إجازةً للسفرِ نسیمُ المصلی و ماءُ رکناباد» (ص ۱۲۳)، کلمه «نسیم» فاعل و «ماء» معطوف است. مترجم برای فاعل مفرد، فعل «لم یُعْطِیانی» را که مثنی است آورده است و صحیح آن «لم یُعْطِنی» است.

نتیجه بحث: مترجمی که در میدان سهمناک ترجمه شعر و آن هم دیوان حافظ قدم می‌نهد، باید علاوه بر آشنایی کافی با زبان فارسی، با زبان حافظ و روحیات و گرایشهای فکری وی نیز آشنایی کافی داشته باشد و با مراجعه به آثار حافظ‌شناسان و شرحهای مختلف دیوان غزلیات شاعر از عهده فهم معانی و مفاهیم والای ابیات به خوبی برآید تا بتواند پیام حافظ را به درستی و روشنی به زبان مقصد منتقل نماید و گرنه همچون علی‌عباس زلیخه در ورطه لغزشهای بزرگ و حیرتانگیز گرفتار خواهد آمد. نتایجی که از این مقاله به دست می‌آید به شرح زیر است:

۱. عباس زلیخه شیوه واحدی را در ترجمه دیوان حافظ پیش نگرفته است، گاه به ترجمه تحت اللفظی و یا لفظ به لفظ پای‌بند است و گاه به ترجمه آزاد و ارتباطی روی آورده است. در برخی موارد چندان به ترجمه لفظ به لفظ مقید است که گمان می‌رود وی تنها معنی هر واژه را بدون هیچ تغییری در زیر آن قرار داده تا به متن مبدأ کاملاً وفادار بماند تا جائیکه حتی برخلاف ساختار زبان عربی گاه فعل را به تبعیت از قالب زبان فارسی در آخر جمله آورده است. اما در مواردی که از پس انتقال مفاهیم برنیامده

یا در تنگنای وزن و قافیه گرفتار شده، با حذف برخی واژگان و ترکیبها از زبان مبدأ تنها به بیان مضمون و مفهومی کلی اکتفا کرده است.

۲. مترجم با روح زبان فارسی آنگونه که لازمه چنین ترجمه‌ای است، به اندازه کافی آشنا نبوده و به همین سبب از فهم و درک برخی عناصر زبانی و آرایه‌های لفظی و به‌خصوص ایهامها، بازیهای زبانی و استعارات زیبا و دلنشین در اشعار حافظ عاجز مانده و از عهده انتقال آنها به زبان مقصد به درستی برنیامده است.

۳. در مواردی بر اثر خوانش نادرست برخی کلمات هم‌آوا و شبیه به هم مانند «سحر» و «سحر» ترجمه‌ای مغلوطن ارائه داده و پیام زبان مبدأ را تحریف کرده است.

۴. ترجمه زلیخه در موارد بسیاری از روانی، استحکام و استواری برخوردار نیست و گاه جمله‌ها و ساختار عبارتهای زبان مقصد چندان دچار پریشانی و از هم‌گسیختگی و تعقید لفظی است که برای مخاطب عرب زبان مفهوم نیست.

۵. مترجم اشعار حافظ از عهده برابر یابیهای مناسب برای واژگان، کنایات، تشبیهات و استعارات زیبایی که گاه از ابداعات خود حافظ است، برنیامده و نتوانسته است ترجمه‌ای ارائه دهد که همان تأثیری را در گیرنده پیام ایجاد کند که شعر حافظ در شنونده فارسی زبان می‌گذارد، و در نتیجه در بسیاری موارد اشعار دلنشین و زبان سحرانگیز حافظ به الفاظی خشک و بی‌روح و گاه سخیف و بی‌معنی مبدل شده است و مخاطب عرب‌زبان نه اندیشه‌ها و معانی ژرف اشعار حافظ را به خوبی درک می‌کند و نه آن حلاوت و شیرینی الفاظ موزون و ترکیبهای دل‌انگیز و گوش‌نواز حافظ و نازک خیالیها و احساسات عمیق و لطیف شاعرانه او را می‌چشد. بنابراین به نظر نگارنده اینگونه ترجمه‌های معشوش و نابسامان نه تنها خدمتی در حق حافظ که نماد فرهنگ، تمدن ایرانی و روح زبان فارسی است، به شمار نمی‌آید، بلکه چهره این شاعر بلندآوازه را مخدوش می‌سازد.

منابع

آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۷۳ش). «مقاله ابونواس بخش دوم»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

ابونواس، حسن، (۱۴۰۸ق). *دیوان*، همراه با شرح حمزه اصفهانی، تحقیق واگنر، قاهره.

برگ نیسی، کاظم، (۱۳۷۹ش). *دیوان حافظ*، تهران، انتشارات فکر روز.
حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۶۷ش). *دیوان*، تحقیق پژمان بختیاری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.

حدیدی، جواد، (۱۳۷۳ش). *از سعدی تا آراگون*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
جاحظ، عمرو، (۱۹۶۹م). *الحيوان*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

زریاب‌خویی، عباس، (۱۳۶۸ش). *آئینه جام*، شرح مشکلات *دیوان حافظ*، تهران، انتشارات علمی.
زلیخه، علی عباس، (۲۰۱۴م). *مجموع دیوان حافظ الشیرازی*، دمشق، الهيئة العامة السورية للكتاب.
دائرة المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۹۰ش). مقاله حافظ، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
الشواربی، ابراهیم امین، (۲۰۰۴م). *أغانی شیراز (غزلیات حافظ الشیرازی)*، المشرق للثقافة و النشر، طهران.

عزیزی، محمدرضا، (۱۳۹۳ش). «نقد و بررسی ترجمه غزلیات حافظ به عربی»، *مجله زبان و ادبیات عربی*، شماره یازدهم، سال ششم، پاییز و زمستان ۹۳.